

«رَوَانِ رَوْشَنِ سَعَدِي»

(کوششی برای

روشنداشتِ عبارتی در غزلِ سعدي شیرازی)

۳۲-۴۳

— جویا جهانبخش

Sa'di's Ravān-e Rowshan
(An attempt to clarify a phrase in
Sa'di Shirazi's sonnet)

By: Jūyā Jahānbakhs

Abstract: In the following article, the author has carefully studied one of Sa'di's verses. Answering several questions regarding the verse "Ravān-e rowshan-e Sa'di ke sham'-e majles-e tošt / be hich kār naiyāyad garash nasoozāni", the author tries to reach its appropriate reading and interpretation. Regarding this, he firstly discusses the verse's meaning explained by some of the scholars, and then mentions a different recording of this verse found in some of the manuscripts. Finally, he is going to present his own interpretation of the verse.

Key words: Ravān-e rowshan, Sa'di Shirazi, Sa'di's sonnet, *Boostān*, Sa'di's verses, the meaning of the poem.

(روان روشن سعدي)

محاولة توضیح إحدى العبارات الواردة في غزل سعدي
الشيرازي

الخلاصة: يتناول الكاتب في السطور التالية واحداً من أبيات الشاعر الإيراني سعدي الشيرازي محاولاً إمعان النظر والتدقيق في معانيه. وفي هذا الإطار يسعى للإجابة على بعض التساؤلات التي يمكن أن تُثار حول بيت الشعر (روان روشن سعدي كه شمع مجلس توست / به هيج كار نيابد، گرش نسوزاني) ليصل من خلال ذلك إلى معنى هذا البيت والقراءة الصحيحة له. وسعيًا من الكاتب للوصول إلى هذا الهدف يبدأ بالإشارة إلى معنى البيت كما ذكره بعض الشراح، ثم يذكر الضبط المتفاوت لهذا البيت في بعض المخطوطات اليدوية، لينتهي من كل ذلك إلى ما يقترحه من القراءة التي يقترحها لهذا البيت وتقدمها بين يدي قراء هذه المقالة. المفردات الأساسية: روان روشن (= الروح المشرقة)، سعدي الشيرازي، غزليات سعدي، بوستان (= ديوان البستان)، أبيات سعدي، قراءة الشعر، معنى الشعر.

چکیده: نگارنده در سطور ذیل، یکی از ابیات سعدي را مورد دقت نظر قرار داده است. وی تلاش می کند تا با پاسخ به سؤالاتی پیرامون بیت: روان روشن سعدي كه شمع مجلس توست / به هيج كار نيابد، گرش نسوزاني؛ به معنا و خوانش درست آن دست یابد. نویسنده در جهت رسیدن به هدف مذکور، ابتدا معنای بیت را از سوی برخی از شارحان مطرح می دارد و سپس اشاره ای به ضبط متفاوت این بیت در بعضی دست نوشته ها، می کند. در انتها، خوانش پیشنهادی خود را از بیت، پیش روی خوانندگان قرار می دهد.

کلیدواژه ها: روان روشن، سعدي شیرازی، غزل سعدي، بوستان، ابیات سعدي، خوانش شعر، معنای شعر.



یکی از غزلهای بسیار دلآویز «طیبات» شیخ اجل سعدی، این غزل است:

نگویم آب و گِلست آن وجود روحانی
بدین کمال نباشد جمالِ انسانی
اگر تو آب و گلی همچنان که سایر خلق،
گلِ بهشت مَحْمَر به آب حیوانی
به هرچه خوبتر اندر جهان نظر کردم
که گویمش به تو ماند؛ تو خوبتر زانی
وجود هر که نگه می‌کنم، ز جان و جسد
مُرکبست و، تواز فزق تا قدم جانی
گرت در آینه سیمای خویش دل ببزد،
چو من شوی و به درمان خویش درمانی
دلی که با سر زلفت تعلقی دارد،
چگونه جمع شود با چنان پریشانی؟
مرا که پیش تو اقرار بندگان کردم،
رواست گر بنوازی و گر برنجانی
ولی خلاف بزرگان که گفته‌اند، مکن
بکن هر آنچه بشاید، نه هرچه بتوانی
طمع مدار که از دامنت بدازم دست
به آستین ملالی که بر من افشانی
فدای جان تو! گرم فدا شوم، چه شود؟
برای عید بود گوسفند قربانی
زوان روشن سعدی که شمع مجلس توست،
به هیچ کار نیاید، گرش نسوزانی

(کُتباتِ سعدی، به اهتمام: مُحَمَّد عَلِي فُرُوعِي، [با همکاری: حَبِيبِ يَغْمَائِي]، [بازچاپ زیر نظر: بهاء الدین خورشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۶۴۲، غ ۶۱۶).

در این غزل، جای تأمل و بیش اندیشی کم نیست؛ و از آن شمار، یکی همین واپسین بیت

است؛ یعنی:

زوانِ روشنِ سعدی که شَمْعِ مَجْلِسِ توست به هیچ کار نیاید، گرش نَسوزانی

برخی از گزارندگانِ غزلهای شیخ، گویا از بُنِ در این بیت چیزی که ایضاً آن در بایست باشد، ندیده و از همین روی نیز، این بیت را هیچ توضیحی نداده‌اند (سنج: دیوانِ غزلیاتِ استادِ سُخْنِ سعدی شیرازی، با معنی واژه‌ها و شرحِ آیات و ذکرِ وزن و بحرِ غزلها و برخی نکته‌های دستوری و ادبی و أمثال و حکم به کوشش: دکتر [سید] خلیل خطیب زهتر، ج: ۱۰، تهران: انتشارات مهتاب، بی تا، ۲ / ۸۹۹؛ و: غزلیات و قصایدِ سعدی - از روی نسخه شادروان مُحَمَّد عَلی فروغی با معنی واژه‌ها و توضیح تعبیرهای دشوار، به کوشش: غلامرضا آرژنگ، ج: ۱، تهران: نشر قظه، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص: ۶۴۴؛ و: گزیده غزلیاتِ سعدی، انتخاب و شرح: دکتر حسن انوری، ویرایش دوم، ج: ۱۱، تهران: نشر قظه، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص: ۲۵۴؛ و: غزلیاتِ شیخ شیرازِ سعدی، مقدمه و شرح: بهاء الدین اسکندری، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشاراتِ قدیانی، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص: ۷۰۶).

بعضی آنان هم که چیزی نوشته‌اند، گردِ ایضاً آنچه باید نگاشته‌اند؛ چنان که یکی از ایشان، در بیتِ موردِ بحث، تنها «گرش» را شایسته گفت و گوی و روشن‌نگری دیده و مرقوم داشته‌اند: «گرش: اگر آن را» (غزلیاتِ شیرینِ سعدی، گردآوری و شرح: مسعود علیا، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشاراتِ پیدایش، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص: ۱۴۸)!

راشت آنست که از همان آغازین کلماتِ بیتِ یادشده، اینهام و اِغضالی در سُخْنِ سعدی خودنمایی می‌کند که گویا بیشینه شارحان و خوانندگان از سر آن برگزیده‌اند.

«زوانِ روشنِ سعدی که شَمْعِ مَجْلِسِ توست / به هیچ کار نیاید، گرش نَسوزانی»... بسیار خوب! ... پس «زوان» سعدی را باید سوزانید! ... لیک سوزاندن «زوان» کسی چگونه صورت می‌بندد؟ ... سوزاندن «زوان» سعدی به چه کار می‌آید؟ ... مراد از سوزاندن «زوان» شخص در اینجا چیست؟ ... بدون روشن‌داشتن اینها، دستیابی به معنای بیتِ شدنی نیست.

در سُخْنِ گزارندگانِ که این بیتِ سعدی را توضیح داده‌اند و مرا به ایضاحاتشان دسترس افتاده است، چیزی نیافتم که پاسخ این پرسشها را آسان که دلخواه باشد از برایم روشن دارد.

صدیقی فقید دانشمندانم، آنوشه یاد استاد کاظم برگ‌نسی (۱۳۳۵ - ۱۳۸۹ ه.ش.) - که خاک براو خوش باد!، معنای بیتِ موردِ بحث را چنین رقم زده است:

«جان روشن و دانای سعدی، شمع است که تنها در مجلسِ تو پرتوافشانی می‌کند. اگر او را نسوزانی، به هیچ درد دیگری نمی‌خورد.»

(غزلیاتِ سعدی، براساس چاپهای شادروان مُحَمَّد عَلی فروغی [و] حبیبِ یغمایی، مقابله، اعرابگذاری، تصحیح، توضیح واژه‌ها و اصطلاحات، معنای آیات و ترجمه شعرهای عربی: کاظم برگ‌نسی، ویراست ۲، ج: ۱، تهران: شرکت انتشاراتی فکرروز، ۱۳۸۶ ه.ش.، ۲ / ۱۲۷۹).

گمان می‌کنم معنایی که زنده یاد استاد کاظم برگ‌نسی از برای بیتِ شیخ مرقوم فرموده است، بوضوح از گزارِ حَقّ پیونداً اجزای جمله و نیز دو کتِ بیت ناتوان است؛ و همچنین روشن نمی‌دارد که: چرا باید «زوان» سعدی را سوزانید؟ و: سوزاندن «زوان» - از بُن - چیست؟

«سوزاندن زوان»، در عرفِ زبان و ادب، همانا کاستنِ جان است و تغذیب و شکنجه و آزار دادن... چه پیوندی هست میان این معنی و این که سعدی «شَمْعِ مَجْلِسِ» باشد؟ ... آیا - از بُن - پیوندی هست یا پیوندی نیست؟

خانم دکتر فرح نیازکار، در شرح بیت جای گفت وگو، پس از اشارتی به معنای کنایی «شمع مجلس بودن»، بیت را چنین معنی کرده‌اند:

«جان روشن سعدی، تنها شمع مجلس توست. اگر او را در مجلس خویش نسوزانی، به هیچ کاری نمی‌آید.»

(شرح غزلیات سعدی، فرح نیازکار، ج: ۱، تهران: انتشارات هرمس - با همکاری: مرکز سعدی‌شناسی، ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۱۳۳۱).

گذشته از آن که این شرح نیز برآیم روشن نمی‌دارد که سوزانیدن جان سعدی چگونه تصویری است و با این مقال و مقام چه مناسبتی می‌یابد، ندانستم این که نوشته‌اند: «جان روشن سعدی، تنها شمع مجلس توست»، دقیقاً از کجای عبارت شیخ شیراز استنباط گردیده است؟ ... بگذریم.

زنده یاد نورالله ایزدپرست (۱۲۸۹ - ۱۳۷۱ هـ.ش.) - که از عشاق سعدی بود و در حدود خدایت و بضاعت خویش می‌کوشید تا خدمتی بسزا در پیشگاه شیخ شیراز به تقدیم رساند (و البته مانند پیشینه عاشقان خدمت، خدمتاش مورد کم‌عنایتی آنبای روزگار بوده و هست!)، در شرح بیت یادشده نوشته است:

«روان درخشنده سعدی که می‌تواند در مجلس تورویشایی پخش کرد گروشن نکنی اش به هیچ کار نمی‌آید. سوزاندن شمع = روشن کردن آن. سوختن شمع = روشن بودن آن. گرنسوزانیش = اگر آن را روشن نکنی. اگر آن را نزد خویش به جلوه درنیآوری.»

(غزلهای سعدی، به کوشش: نورالله ایزدپرست، ج: ۲، تهران: دانش، ج ۲: ۱۳۶۹ هـ.ش.، ص ۳۷۹).

می‌بینید که زنده یاد ایزدپرست - رحمه الله - به تکلفی تمام و تعسفی مالاکلام (به اصطلاح منشیان قدیم)، کوشیده است تا از برای «روان روشن سعدی» و «سوختن اش مفهوم و تصویری معقول دست و پا کند و آن را با این سخن‌گاه پیوندی استوار دهد؛ ... بماند که گویا سعیش ثمری درخور نبخشیده است.

آقایان دکتر محمد رضا بزرگر خالقی و دکتر تورج عقداپی، «روان روشن» را در این بیت شیخ به معنای «روان هوشیار و آگاه» گرفته و آنگاه معنای بیت را از این قرار تقریر کرده‌اند:

«روح نورانی سعدی را که در حکم شمع بزم توست، اگر نسوزانی و بزم خویش را با آن روشنی نبخشی، به هیچ کار دیگری نمی‌آید»

(شرح غزلهای سعدی - همراه با مقدمه، تلفظ واژه‌های دشوار، دُست‌خوانی و زیباشناسی بیتهای، به کوشش: دکتر محمد رضا بزرگر خالقی - و - دکتر تورج عقداپی، ج: ۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۶ هـ.ش.، ص ۱۲۷۲).

گیره سوختن روح سعدی، همچنان ناگشوده باقی است. آیا سوزانیدن «روان» سعدی که بیش از هر چیز یادآور تعذیب و شکنجه است، به روشنی مجلس یاری می‌رساند؟ ... «نورانیّت روح» سعدی چه مناسبتی با سخن‌گاه دارد؟ ... آیا سوزانیدن یک «روح نورانی» روشنی بخش ترش می‌کند؟ ... نمی‌دانم.

ناگفته نگذارم:

این صَبِط «روان روشن سعدی...»، صَبِط پیشینه چاپهای مُتداوِل اشعار شیخ شیراز، و مُختار تصحیح معروف زنده نام فروغی («ذکاء الملک» ثانی) و برخی از تصحیح‌های دیگر است (از جمله، سنج: غزلهای سعدی - بر اساس پنج متن معتبر خطی و دو نسخه مستند چاپی، به اهتمام: اسماعیل صارمی - و - حمید مُصَدِّق، ج: ۱، تهران: نشر

البرز، ۱۳۷۶ هـ. ش.، ۵۸۲؛ و متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش: مظاہر مصفا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ هـ. ش.، ص ۶۰۳؛ و: عزلیات سعدی، به تصحیح: حبیب یغمائی، به کوشش: مهدی مدائنی، ج: ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ هـ. ش.، ص ۹۲؛ و: عزلهای سعدی، ویرایش: میرجلال الدین کزازی، ج: ۲، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶ هـ. ش.، ص ۲۷۲).

غالب دستنوشته‌های قدیم عزلهای شیخ نیز مؤید همین ضابط اند؛ ولی در میان دستنوشته‌ها اقلیتی نیز هست که ضابطی متفاوت دارد. ... در بعضی دستنوشته‌ها به جای «روان روشن سعدی که»، آمده است: «وجود سعدی بیچاره»، و در بعضی دستنوشته‌ها آمده: «روان سعدی شوریده» (نگر: عزلیات سعدی، به تصحیح: حبیب یغمائی، به کوشش: مهدی مدائنی، ج: ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ هـ. ش.، ص ۹۲، هایش؛ و: عزلهای سعدی، تصحیح ...: دکتر غلامحسین یوسفی، به اهتمام: دکتر پرویز آتابکی، و دستیاری: بانورفعت صفی‌نیا، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵ هـ. ش.، ص ۴۰۰).

از همین جا، در عزلهای سعدی ویراسته استاد فروزان‌یاد شادروان دکتر غلامحسین یوسفی (ج: ۱، ۱۳۸۵ هـ. ش.، ص ۵۸)، ضابط بیت چنین اختیار شده است:

وجود سعدی بیچاره شمع مجلس توست به هیچ کار نیاید گزش نسوزانی

این ضابط، دشواری و ابهام ضابط مختار فروغی و هم‌رایانش را ندارد، ولی صحت و اصلتش، به عقیده این دانش‌آموز، جای گفت‌وگوست. ... شاید کاتب یا خواننده‌ای، به قصد از تنگنای ابهام و اشکال ضابط پیشگفته، این ضابط را سرهم کرده و جایگزین همان ضابط دشوارتر سابق الذکر ساخته باشد.

آنچه این گمان را نیرو می‌بخشد، این است که در دستنوشته‌های عزلیات شیخ، اکثریت نسخ معتبر - که بعضاً بسیار قابل اعتماد و اعتماد نیز هستند - همان ضابط «روان روشن سعدی ...» را نمایندگی می‌کنند.

شاید هم آن ضابط ساده‌تر «وجود سعدی بیچاره»، نویسی نخست خود سعدی باشد که سپس تر خود او، در مسیر تکامل هنری سروده‌هایش، آن را با ضابطی دیگر تعویض کرده باشد.

به هر روی، این که ضابط ساده‌ای چون «وجود سعدی بیچاره» اصیل بوده باشد و نگاه دیگران آن را به ضابط «روان روشن سعدی ...» بدل کرده باشند که بیت را دشوار نیز می‌کند، بسیار مستبعد است و با «منطقی تصرفات معمول

۱. خصوصاً که این تعبیر "سعدی بیچاره" را در دیوان شیخ، بسامدی خوانند عینایت است. بخوانید:

ای گل خوشبوی من! یاد کنی بعد ازین سعدی بیچاره بود، بلبل خوشگویی من

(کلیات سعدی، به اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۵۸۷، غ ۴۷۳؛ و: عزلهای سعدی، تصحیح ...: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱، ۱۳۸۵ هـ. ش.، ص ۲۳۴، غ ۵۱۲)

ز خای سعدی بیچاره بوی عشق آید هزارسال پس از مرگش از بیبوی

(کلیات سعدی، به اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۶۰۳، غ ۵۱۵؛ و: عزلهای سعدی، تصحیح ...: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱، ۱۳۸۵ هـ. ش.، ص ۲۶۳، غ ۵۸۲).

البته این تعبیر "سعدی بیچاره" در شعرهایی که صحت و اصلت اینسانشان به شیخ مورد مناقشت است نیز آمده. بنگرید:

به حال سعدی بیچاره فهقه چه زنی؟ که چاره در عم توهای های می داند

(کلیات سعدی، به اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۴۹۱، غ ۲۲۰).

انتساب عزلی که این بیت در آن هست به شیخ شیراز، بعد محل تردید - بل انکار - بعضی را قانع‌اند است (سنج: همان، ص ۴۹۰، هایش؛ و: دیوان عزلیات استاد سخن سعدی شیرازی، به کوشش: دکتر خطیب زهتر، ج: ۱، ۱۰ / ۳۲۵).

پس پرواضح است که هرچا تعبیر "سعدی بیچاره" دیدیم، نیاید خیال کنیم که لزوماً از خامه خود "سعدی" بیچاره تراویده است!

این را از راه "دفع دخل مقدر" و در پاسخ نوع کسانی عرض کردم که هرگاه واژه‌ای را پیشتر در شعر سعدی یا حافظ یا فردوسی دیده باشند، و آنگاه آن واژه را در بیتی یا ضابطی متنسوب به شاعر بازبینند، تر فور حکم می‌کنند که این براسنی "سعدی" واریا "حافظ" واریا "فردوسی" واریا است!، و هرگاه واژه‌ای را در دیگر سروده‌های شاعر ندیده باشند، به صرف همین عدم تکرار، آن را بیرون از منظومه زبانی وی تلقی کرده به عدم اصلتش حکم می‌کنند!

رونویسگران «نمی سازد. از بُن، چرا و چگونه باید ذهن کاتبِ مُتَصَرِّفِ بیکباره با پِرشِ چشمگیر از «وجودِ سعدی بیچاره» به «روانِ روشنِ سعدی ...» رسیده باشد؟ ... زَوْنِدِ چُنینِ تَصَرِّفِ ها دَرِ مُتون، غَالِباً رو به «ساده سازی» است و کاتبان، اَغْلَب، چُنینِ ضَبْطِها را با ضَبْطِهایِ مُشابه‌تر و ساده‌تر تعویض می‌کنند، نه یک ضَبْطِ دُشوارِ بغایت مُتفاوِت. ...

به دیگر سخن، مُصَحِّحِی که ضَبْطِ «وجودِ سعدی بیچاره» را اَصْلِی و اَصیلِ تَلَقُّی کُنَد و دَرِ مَتَنِ بُگُذازَد و «روانِ روشنِ سعدی ...» را بکُلِّی بَرِیافتَه رونویسگران بینگازَد، باید بتواند تا حُدودی توضیح دهد که به عقیده وی چرا و با چه انگیزه‌ای، کسی این ضَبْطِ ساده و زودِیاب را به ضَبْطِ پیچیده و مُتفاوِتی چون «روانِ روشنِ سعدی ...» بَدَل ساخته است - خاصه در جایی که این ضَبْطِ فَرَضاً غَیْرِ اَصیل و جائِگَزین، به نُسخِ مُتَعَدِّدِ قَریب به عَهدِ شیخ نیز راه یافته است؟

با تَوَجُّه به همین مُقتضیاتِ «مَنطِقِ تَصَرُّفاتِ معمولِ رونویسگران»، و با حُفْظِ حُرْمَتِ اِختیارِ اوستادِ روشنِ روانِ دکتر یوشفی - رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى - و هَمَه اَدیبانِ فرهیخته‌ای که زینِ پَس نیز «وجودِ سعدی بیچاره» را دَرِ صَدْرِ بیْتِ موردِ بَحْث جای خواهند داد، گمان می‌کنم عُدولِ کُلِّی از «روانِ روشنِ سعدی ...» و تَمَسُّک به «وجودِ سعدی بیچاره»، ضَوَابِ نَباشد؛ و باحتمالِ صورت و معنایِ اَصْلِی و اَصیلِ سُخْنِ سَعْدِی را، باید حولِ هَمانِ «روانِ روشنِ سعدی ...» بازجُست.

اگر بخواهیم بیْت را با هَمانِ «روانِ روشنِ سعدی ...» معنی کنیم، احتمالاً ناگزیریم «سوزانیدنِ روان» را به معنایِ شُعْلَه‌وَرِ ساختنِ عَشْقِ جانسوزِ دَرِ دِلِ شاعر بگیریم و آنگاه شُعْلَه‌وَرِ شُدَنِ عَشْقِ را مایهٔ فِیضِ رَسانی و دُزْفَشانیِ شاعری که شَمْعِ مَجْلِسِ دوست است بینگاریم و فرض کنیم که سعدی از دوست می‌خواهد تا با عَشْقِ خویش، آتش به جانش دَرَزَنَد و آنگاه او با سوز و گُذازِ عَشْقِ و تَب‌وَتاب و اِلْتِهَابِ ناشی از آن، روشنی فزا و گرمی بَخَشِ مَجْلِسِ دوست گردد.

وانگهی، گویا این تَنها راه نیست، و می‌توان احتمال داد که «روانِ روشنِ سعدی» در این بیْت، دِگَرگِشْتَه ضَبْطِی دیگر باشد؛ آنسان که میان این پارهٔ سُخْنِ شیخ شیرین‌گفتار و آنجا که خویش را «شَمْعِ مَجْلِسِ» دوست قَلَم می‌دهد، پیوندی اُستوارتر بَرَقَرار گردد و مُناسبتی ذَهْن‌اویزتر در این میانه پدید آید.

پیشنهاد این بنده - عَفَا اللهُ عَنْهُ، آن است که «روان» را دَرِ «روانِ روشنِ سعدی که شَمْعِ مَجْلِسِ توست»، مُصَحِّفِ «زَوْن» قَلَمِ دَهِیم ... حدس می‌زنم که ای بسا رونویسگران، «زَوْن» را بَد خوانده و یا دَرِ اِعْجَامِ آن اِهمال کرده باشند، و ضَبْطِ «روان» از این رَهگُذَرِ پدید آمده باشد.

«زَوْن»، آنسان که فَرهنگ‌نویسان نیز نوشته‌اند، ریخْتِ دیگر / دِگَرگُونِ آوائیِ واژهٔ مَعْرُوف و شناختهٔ «زبان» است و دَرِ مُتونِ قَدیم بارها به کار رفته است (از جمله، از برای کار بردهای فراوان آن، نگر: فَرهنگ‌نامهٔ قُرآنی - فَرهنگِ بَرابرهاییِ فارسیِ قُرآن بر اساس ۱۴۲ نُسخهٔ خَطِّی کُهَنِ مَحفوظِ دَرِ کِتَابخانَهٔ آستانِ قُدسِ رَضَوِی، تَهیّه و تَنْظیم: گروه فَرهنگ و اَدبِ بُنیادِ پِژوهشهایِ اسلامی، با نظارت: دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ یاحقی، ج: ۱، مَشْهَد: بُنیادِ پِژوهشهایِ اسلامی آستانِ قُدسِ رَضَوِی - ع، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۶ ه.ش، ۵ / ۲۲۵۹).

به یاد داریم که دَرِ لُغَت و اَدبِیاتِ ما، «شَمْع» نیز «زبان» دارد. «زبان» و «شُعْلَه» ی شَمْع و نیز «فَتپَلَه» / «پَلیتَه» ی آن را که شُعْلَه از آن بَرافروخته می‌شود، «زبان» شَمْع می‌گویند.

سعدی خود دَرِ عَزَلِی گفته است:

سُخْنِ بگوئی که بیگانه پیشِ ما کَس نیست بَغیرِ شَمْع و هَمینِ سَاعَتَشِ زَبانِ بَبُرَم

(کَلِّیَاتِ سَعْدِی، به‌اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۵۵۳، غ ۳۸۵).

شیخ در بوستان نیز فرموده است:

أَزَان مَرْد دَانَا دَهَانَ دُوخْتَه سَت کِه دَانَد کِه شَمْع از زَبَان سوخْتَه سَت

(بوستانِ سعدی - سعدی نامه، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۵۴، ب ۲۸۹۹).

خواجه حافظ هم در غزلی فرموده است:

إِفْشَايِ رَا زِ خَلْوَتِ مَا^۴ خَوَاسْتِ كَرْدِ شَمْع شُكْرِ خُدا كِه سِرِّ دَلَشِ دَرِ زَبَانِ كِرِفْتِ

(دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱/ ۱۹۱، غ ۸۷، ب ۲).

با عنایت به همین «زبان» داری شمع است که باز حافظ می‌فرماید:

تَا چِنْدِ هَمچُو شَمْعِ زَبَانِ آوَرِي كُنِي پَرَوَانَه مُرَادِ رَسِيدِ اِي مُجِبِ! حَمُوشِ

(دیوان حافظ، به تصحیح: خانلری، ج: ۳، ۱/ ۵۷۶، غ ۲۸۰، ب ۷).

همو در چکامه‌ای در ستایش «شاه شیخ ابوالشحاق» سروده است:

چُو شَمْعِ هَر کِه بَه إِفْشَايِ رَا زِ شُدِ مَشْغُولِ، بَسَشِ زَمَانَه چُو مَقْرَاضِ دَرِ زَبَانِ كِرِيدِ

(دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵ ه.ش.، ۲/ ۱۰۳۵، ب ۱۷).

نیز در دیوان حافظ خوانده‌ایم:

گَر خُودِ رَقِيبِ شَمْعَسْتِ، اَسْرَارِ اَزُو بِيوشَانِ كَانِ شُوخِ سَرِ بَرِيدَه، بَنَدِ زَبَانِ نَدَارَدِ

(دیوان حافظ، به تصحیح: خانلری، ج: ۳، ۱/ ۲۶۱، غ ۱۲۲، نُسخه بدلهای؛ و: دیوان حافظ، تدوین: دکتر سلیم نیساری، ج: ۲، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۱۳۸، غ ۱۰۸، ب ۱۰ - مُنْفَصِلِ اَزِ مَتْنِ غَزَلِ -؛ و: دیوان مولانا شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به‌اهتمام: دکتر یحیی قریب، ج: ۴، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۶۸ ه.ش.، ص ۱۱۷ - با ضبط «گرچه» به جای «گر خود»).

شمع و «زبان آتشی» ش، یکی از دستمایه‌های مضمون‌سازی سرایندگان زبان فارسی بوده است، و با بهره‌جستن از آن، لطائف ادیبانه بسیار پرداخته‌اند؛ چنان‌که - نمونه را - خداوندگار «طرز تازه»، صائب تبریزی، می‌فرماید:

دَر كَشَاكَشِ اَزِ زَبَانِ آتَشِينِ بُوَدَمِ چُو شَمْعِ تَا نَپِيُوسْتَمِ بَه خَامُوشِي، نِيَا سُوَدَمِ، چُو شَمْعِ

إِشَارَتِ رَفْتِ كِه گَاهِ اَزِ اَيْنِ «زبان» شَمْعِ، تَعْبِيرِ بَه «زبان» هَمِ مِي شَوَد؛ چُنْانِ كِه دَرِ چَكَا مِه اِي كِه دَرِ بَعْضِ نُسْخِ كَلِّیَاتِ خُودِ شَيْخِ سَعْدِي مُنْدَرَجِ اسْتِ، مِي خَوَانِمِ:

زَبَانِ زِ كُفْتَنِ وَ نَا كُفْتَنِ نِگَه مِي دَارِ كِه شَمْعِ، هَسْتِي خُودِ دَرِ سَرِ زَبَانِه كُنْدِ

(کَلِّیَاتِ سَعْدِی، به‌اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۶۶).

۲. در مأخذ چاپی، شماره، ۳۸۴ است؛ که صریحاً و واضحاً خطای خروفتیگاشتی است.

۳. همین مضمون را، «سید حسین غبار همدانی»، بدین ریخت بازسروده است:

«عارف شناخت قدر خموشی از آنکه دید آتش به جان شمع ز دست زبان گرفت»

(بوستانِ سعدی - با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی، نگارش: استاد محمدعلی ناصح، به‌کوشش: دکتر خلیل خطیب زه‌نور، ج: ۱۳، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۶۳۲).

۴. نُسخه‌بدل: خَلْوَتِیَانِ.

باری، با خوانش «زبان روشن سعدي که شمع مجلس توست...»، و با عنایت به «زبان» داشتن «شمع» در لغت و ادب ما، اجزای کلام سعدي مناسبت و پیوستگی و سازگاری دوچندان می‌یابد و به آنچه خود وی از اسلوب شاعری اش می‌شناخت و می‌شناسانید، یعنی: «نظم چون زره درهم»^۵، نزدیک‌تر می‌گردد؛ و این همه، ناشی از مناسبت لفظی و معنوی «زبان روشن» داشتن است با آن سعدي که «شمع مجلس» دوست است.

گمان می‌کنم شیخ شیراز، در «زبان روشن سعدي که شمع مجلس توست / به هیچ کار نیاید، گرش نسوزانی» (مطابق خوانش پیشنهادی ما)، «زبان روشن» / «زبان روشن» را، در سایه سارِ تارِ «ایهام»، کاربردی هنری و تداعی دوگانه بخشیده است.

از یک سو، «زبان روشن» سعدي، همان بیان فصیح و واضح و موضح اوست و «سعدي» که «شمع مجلس دوست» است تا با آتش عشق دوست شعله‌ور نشود، گفتارهای نغز و دل‌آویز و سخنان پُرخلات شوق‌انگیز نخواهد پراگند. پس این زبان روشن، وقتی به کاری آید که از آتش عشق دوست، شعله‌ای در جان سعدي افتاده باشد و این شمع آفروخته گردد.

از دیگر سو، «زبان روشن»، همان زبانه فروزان و تابناک شمع است. تا آتش در زبان شمع نگیرد، فروزندگی و روشنی نخواهد داشت... «سعدي»، «شمع مجلس» دوست است. پس دوست باید برافروزدش، مشتعلش کند، بسوزاندش، به عبارت امروزی: این شمع را روشن کند، تا به کاری بیاید. برافروختن شمع هم از راه برافروختن و شعله‌ور ساختن «زبان» آن است.

سعدي، در دیگر شروده‌هایش نیز از سوختگی خویش و این که شیرین‌کلامی و راحت‌رسانی‌اش از رهگذر سوختگی است، سخن می‌دازد و حتی خویشتن را چون «عود» می‌داند که سوختن، بوی خوش آن را می‌پراگند. با هم بخوانیم:

○ سعديا! شور عشق می‌گويد / سُخْنَانَت، نه طَبْعِ شيرين‌گوي
هرکسی را نباشد این گفتار / عود ناسوخته نَدازد بوئ
(کليات سعدي، به اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۶۴۷، غ ۶۳۰).

○ همچون درختِ باديه سعدي به برقِ شوق / سوزان و ميوه سُخْنَتش همچنان ترست
آری! خوشست وقتِ خريفان به بوي عود / وز سوز غافلند که در جان مجمرست!
(کليات سعدي، به اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۳۶، غ ۶۴).

○ اگر چه عود سوزی، تن من فدای جانت! / که خوشست عیشِ مردم، به زوایحِ عبیر
(کليات سعدي، به اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۵۵۷، غ ۳۹۴).

○ آبِ شوق از چشم سعدي می‌رود بردست و خط / لاجرم چون شاعر می‌آید سُخْن تر می‌شود
قولِ مطبوع از درون سوزناک آید که عود / چون همی سوزد جهان از وی مُعَطَّر می‌شود
(کليات سعدي، به اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۵۱۰، غ ۲۷۲).

○ سعیم اینست که در آتش آندیشه چو عود / خویشتن سوخته‌ام تا به جهان بو برود

۵. «زها نمی‌کند این نظم چون زره درهم / که خضم تیغ نعتت برآورد ز نیام»
(کليات سعدي، به اهتمام: فروغی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۵۴۳، غ ۳۵۶؛ و: غزلهای سعدي، تصحیح... دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۲۲، غ ۶۱).

(کُلیاتِ سعدی، به‌اهتمام: فروغی، انتشاراتِ امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۷۹۳، غ ۲۵ - از «مواعظ»).^۶

اعتقادِ سعدی این بود که:

تا نسوزد، برنیاید بویِ عود
پخته داند کاین سُخن با خام نیست
(کُلیاتِ سعدی، به‌اهتمام: فروغی، انتشاراتِ امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۷۸۹، غ ۱۳ - از «مواعظ»).

شیخ شیراز، سعدی، در جای دیگر نیز خود را شَمعی آتشینِ زبان می‌شناساند و خطاب به معشوق می‌گوید:
سعدی آتشِ زبانم در عَمَتِ سوزانِ چو شمع
با همه آتشِ زبانی در تو گیرایم نیست
(کُلیاتِ سعدی، به‌اهتمام: فروغی، انتشاراتِ امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۴۵۶، غ ۱۲۱).

و یا حتمالاً خواجه حافظ با تأثر از همین بیتِ شیخ ما سروده است:

میان‌گریه می‌خندم که چون شمع اندرین مجلس
زبان آتشیتم هست لیکن در نمی‌گیرد
(دیوانِ حافظ، به تصحیح: خانلری، ج: ۳ / ۱، ۳۰۶، غ ۱۴۵، ب ۷).

چون پای آتشِ زبانیِ سعدی در میان است، این را هم از یاد نمی‌بریم که:

شیخ شیراز، جای دیگر نیز، از تعبیرِ «آتشِ پارسی» در وصفِ شعرگرمِ پُرتپشِ خویش بهره می‌برد. در بابِ هفتمِ بوستان است که می‌فرماید:

نقابی است هر سطر من زین کتیب
فروشته بر عارضی دلفریب
معانی است در زیر حرفِ سیاه
چو در پَرده، معشوق و در میغ، ماه
دراوقاتِ سعدی ننگنجَد مَلال
که دارد پس پَرده چندی ن جَمال
مرا کاین سُخن‌هاست مجلسِ فرور
چو آتش در او روشنایی و سوز،
نَزجم ز خُصمان اگر برتپند
کز این آتشِ پارسی در تبتند

(بوستانِ سعدی، تصحیح: یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۶۷، ب ۳۲۲۸ - ۳۲۳۲).

البته «آتشِ پارسی» در اینجا ایهام دارد.

از یک سو، «آتشِ پارسی» بر نوعی ابتلائی قرین تب و التهاب و سوزشِ اطلاق می‌شود، و سعدی، بی هیچ تردید، این معنی را در نظر دارد که می‌گوید: «... کز این آتشِ پارسی در تبتند». سعدی معتقد است که شعر و هنر او، خُصمان و رشکبران را به رنج و ابتلا آفگنده است، آتشِ جانِ ایشان شده است؛ چونان «آتشِ پارسی»، ایشان را به تب و گداز مبتلا گردانیده است.

از دیگر سو، «آتشِ پارسی»، آتشی است که از اقلیمِ پارس برخاسته است و همچنین در قالبِ زبانِ پارسی نمود و ظهور یافته است؛ همان سُخنِ آتشینِ سعدی است؛ سُخنی روشن و روشنگر و شیوا و گرمی‌بخش و جان‌افروز و البته سوزنده خُصومِ حسد و زرز رشک‌آور کین‌اندوز!

شماری از گزاردگانِ دانش‌سورِ بوستان و دیگرانی که بنیادِ نگارشیهای خویش را بر پژوهشهای آنان نهاده‌اند، به وجود

۶. در بعضی تصحیح‌ها (عزلهای سعدی، تصحیح... دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱، ۱۳۸۵ هـ.ش.، ص ۲۷۳؛ و: عَزَلِیَاتِ سَعْدِی، به تصحیح: حبیب یغمائی، ج: ۲، ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۴۲۱)، به جای «خویشتن سوخته‌ام تا به جهان بوزد»، «عمرها سوخته‌ام...» آمده است.

در بعضی نُسخ، این ریختِ دیگر ثبت افتاده است که گویا روایتِ دیگر / نسخه بدل آن بیت نقل کرده‌است:

به چه کار آیدم این شاعر و بلاغت که چو عود
خویشتن سوخته‌ام تا به جهان بوزد

نگز: همان، همان ص؛ و: عَزَلِیَاتِ سَعْدِی، تصحیح... دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱، ۱۳۸۵ هـ.ش.، ص ۶۱۷؛ و: عَزَلِیَاتِ سَعْدِی، به تصحیح: حبیب یغمائی، ج: ۲، ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۴۲۲.

گونگونگی که در این تعبیر شیخ شیراز مُندرج و ملحوظ افتاده است، نیک تَوْجُّه نکرده‌اند (نمونه را، نگر: بوستان سعدی، تصحیح: یوسفی، ج: ۱۱، ص ۳۸۷؛ بوستان سعدی - با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های دُشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی، نگارش: اُستاد مُحَمَّد عَلِي ناصح، به کوشش: دکتر خلیل خطیب زهّیر، ج: ۱۳، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۶۹۱؛ بوستان سعدی - متن کامل و صحیح، همراه با معنی و شرح ساده و زوان یکایک ابیات، واژه‌های دُشوار و آموزه‌های نگارشی، دستوری و آرایه‌های ادبی، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۳۱۷؛ بوستان سعدی - سعدی‌نامه، شرح و تفصیل: صدرالدین زمانیان، ویرایش: مهسا زمانیان - و مهشید زمانیان، ج: ۱، تهران: رشد آموزش، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۶۵۶؛ نثر بوستان، منوچهر خفگو، ویراستار: حسین دادگر، ج: ۱، تهران: انتشارات بوعلی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۲۶۵؛ و گلی از بوستان - شرح و ساده‌نویسی بوستان سعدی، به کوشش: سید حسن بنی‌ظبا، با مقدمه: بهاء‌الدین خزمشاهی، ج: ۱، تهران: نشر روشن مهر، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۳۱۷؛ و گُلستان و بوستان، برگردان از: ادوارد رها تسک - و - جی. ام. ویکنز، [به اهِتمام: هوشنگ زهنما]، ج: ۱، تهران: انتشارات هرمس - با همکاری: مرکز بین‌المللی گفت‌وگو و تمدن‌ها، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۱۴۵؛ متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش: مظاهر مُصَفّا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۲۸۹؛ و بهار بوستان - شرح بوستان سعدی، مثنوی تیکچند متخلص به بهار - مُصَتَفَب بهار عجم، چاپ سنگی، ط: ۴، لکهنو: مطبع مثنوی نولکشور، ۱۹۲۷ م.، ص ۵۱۹)، و بویژه این را مورد تَوْجُّه قرار نداده‌اند که «آتش پارسی»، نام نوعی بیماری و ابتلا و گرفتاری نیز هست که در تصویر و تصوّر شاعرانه و انگاره شیخ ما سعدی، شعر و هُترووی، راشت چونان همین بیماری تب‌آلود و ابتلای آرامستان و گرفتاری تیشزای تاب‌زُبائی^۷، به جان بدخواهان و حاسدان سعدی افتاده است و از همین روی نیز ایشان بی‌قرار و زنجه و بی‌تاب گشته‌اند و از درد خُصومت برمی‌تپند^۸.

عَفَلت از معنای طَبِی «آتش پارسی»، تا بدانجاست که بعضی شُرّاح فاضل بوستان، سخت در شگفت شده‌اند از گزارندگانی که «آتش پارسی» را، در این بیت سعدی، مَرَضی بسیار تب‌آلود قَلَم داده‌اند (نگر: بوستان سعدی - متن کامل، شرح و گزارش از: دکتر رضا آنزایی‌نژاد - و - دکتر سعید قره‌بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۳۶۳ و ۳۶۴)!

آری؛ گویا مَعَ الْأَسْف تَنها شماری اندک از گزارندگان بوستان، بل عُموم عَشاقِ اَدَبِ فارسی، به معنای طَبِی «آتش پارسی» که نیک پیداست در این مقام ملحوظ سعدی بوده است، تَوْجُّه داشته‌اند. از این شُمار، یکی آنوشه‌یاد اِسْماعیل امیرخیزی تبریزی است - رَحْمَهُ اللهُ تَعَالَى - که بدین معنی تَوْجُّه داشته است؛ لیک بظاهر تنها همین معنی را لحاظ کرده و به ایهام سُخْنِ سعدی تَوْجُّهی نکرده و نداده است (نگر: سعدی‌نامه یا بوستان، به تصحیح: [اسماعیل] امیرخیزی، تبریز: کتابخانه ادبیه، ۱۳۱۰ ه.ش.، ص ۲۰۳). در بوستان مُحَشَّائی که در میانه‌های سده نوزدهم میلادی دروین چاپ شد و به نام طابِعِ آن^۹، "چاپ گِراف" خوانده می‌شود نیز، تنها معنای طَبِی «آتش

۷. گُذشتگان، به تاب‌زُبایی «آتش پارسی»، تصریح کرده‌اند.

نمونه را، در کتاب التَّوْبیرِ قَمَرِی بخاری می‌خوانیم:

«النَّازُ الفارسی: جَکَّةٌ و لَهیبٌ سَدیدٌ لا یطاق ...»

(التَّوْبیرِ فی الاَصْطِلَاحاتِ الطَّبِیَّةِ، أبو منصور الخَسَن بن نوح القَمَرِی [البخاری]، تحقیق: الذَّکْوَرَةُ غَاذَةُ حَسَن الکرَمِی، الزیاض: مَکْتَب الرِّیْبِیَّة العَرَبِی لِدَوْل الخَلِیج [الفارسی]، ۱۴۱۱ ه.ق.، ص ۶۴).

۸. از راه استطراد عرض می‌کنم که:

یکی از طابعان بوستان شیخ اجل، در ضبط لَب «تَرَنجَم ز خُصْمان اَکْر تَرَنبند»، میان «تِر» و «تَرَنبند» - که بالظُرور باید تنگ هم نوشته شوند تا معلوم گردد که فعل پیشوندی است - فاصله انداخته است و آنگاه در حاشیه هم ذنل «تَرَنبند» نوشته است:

«تَب: تَب؛ حرارت؛ عصبانیت»

(بوستان شیخ شیراز سعدی، تصحیح متن و شرح لغات: حسین اُستادولی، ج: ۱۹، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۴۰۸).

پیداست که طابع یادشده، اَلنِّفَات نیافته است که در اینجا با فعل پیشوندی «تَرَنبند» رویارویم، و از بُن، چنین می‌نماید که «اَکْر تَرَنبند» را - به اصطلاح - جُمْلَه اِشْمِیَه تَلَقَّی کرده است؛ وَاللَّهِ اَعْلَم.

۹. طابع یادشده، کازل هاینریش گراف (Graf / ۱۸۱۵ - ۱۸۶۹ م.)، خاورشناسی آلمانی است که در استراسبورگ به تحصیل الهیات و در لئوپزگ به فراگیری

پارسی» توضیح داده شده است (نگر: بُستان، شیخ مُصلِح الدّین سَعْدِي شیرازی، به اِهتمام: گراف، وین، ۱۸۵۸ م.، ص ۳۶۲).

در مُقابل، شارح دیرینه روز، سودی بُسنوی - که هنوز پایه اَهَمِّیَّتِ آثارِ او بر بسیاری از بسیاریان هویدا نشده است، و قدرِ دَقَائِقِ و تَدَقِیقاتِ فراوانی که اینجا و آنجا در تَضاعِیْفِ سُروحِ وی دیده می شود، مَجْهُول مانده، اِیْهَامِ سُخْنِ سَعْدِي را نیک دریافته است و بَصْرَاحتِ بازگفته و هَر دو قَلَمِرو مَعْنائی «آتشِ پارسی» را مورد تَوَجُّه و تَصْرِیحِ قَرار داده است (نگر: شرحِ سودی بر بوستانِ سَعْدِي، تَرْجَمَه و تَحْشِیَه و تَهْیَهِ مَتْنِ اِنْتِقادِی از: دکترا کَبْرِیْهَرُوز، ج: ۱، تَبْرِیز: کِتابِروشی حَقِیْقَت، ۱۳۵۲ ه.ش.، ۲۰ / ۱۲۶۹).

شارح تیره چشمِ رُوشَنِ بَیْن، اَنُوشه یاد دکترا مُحَمَّدِ خَزائِلی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه - نیز، در شرحِ این بیتِ بوستان، به هَر دو قَلَمِرو مَعْنائی «آتشِ پارسی» پرداخته است و اِشْتِمَالِ سُخْنِ سَعْدِي را بر هَر دو مَعْنیِ خاطِرِ نِشان کرده (شرحِ بوستان، دکترا مُحَمَّدِ خَزائِلی، ج: ۱۳، تَهران: اِنْتِشاراتِ بدرقَه جاویدان، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۳۳۳).

در بَعْضِ خَواشی و سُروحی نیز که در سَبِبه قَاذَه هِنْدِ بر بوستان نوشته شده است، به این هَر دو مَعْنائی «آتشِ پارسی» تَوَجُّه کرده و تَوَجُّه داده اند (نگر: بوستان، سَعْدِي شیرازی، چاپِ سَنگِی مَحْسَنی، به اِهتمام: قاضی عَبْدِ الْکَرِیْمِ بن قاضی نور مُحَمَّدِ صَاحِبِ پَلِندری، بَمَبْی: مَطْبَعِ گُلزارِ حَسَنی، ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه.ق.، ص ۲۶۵؛ و: بوستان، سَعْدِي شیرازی، چاپِ سَنگِی مَحْسَنی، کِراچی: مَطْبَعِ سَعْدِی، ص ۲۶۹).

از دیگر شارحانی که هَم مَعْنائی طَبِی و هَم ظَرافَتِ اِسْتِخْدامِ «آتشِ پارسی» را در عِبازَتِ سَعْدِي، تا اندازه ای مورد تَوَجُّه و تَبیینِ قَرار داده، زنده یاد نورالله ایزد پُرسِت است (نگر: بوستانِ سَعْدِي، به کوشش: نورالله ایزد پُرسِت، ج: ۴، تَهران: دَانِش، ۱۳۶۸ ه.ش.، ص ۲۹۶)؛ که اِحْتِمَالِ می دَهَم از سُراخِ هِنْدی اَثَرِ یَدِیرفته باشد.

بَعْضِ فَرهَنگِ نویسان، عَلی رَعْمِ تَوَجُّه به مَعْنائی طَبِی «آتشِ پارسی»، «آتشِ پارسی» را در بابِ بَیْتِ بوستان، تَنها به مَعْنائی «شِعْرِ شُورا نَگِیز و گِیرایِ فارسی» (فَرهَنگِ بُوژگِ سُخْن، به سَر پُرسِتی: دکترا حَسَنِ اَنُوری، ج: ۱، تَهران: اِنْتِشاراتِ سُخْن، ۱۳۸۱ ه.ش.، ۱ / ۴۴) گِرفته و - پنداری - از ظَرافتی که سَعْدِي در کار کرده است، عَفَلت کرده اند.

خوشبختانه در لَعْتِ نَامَه دِهْخُدا به کار بُردِ ظَرِیفِ «آتشِ پارسی» در سُرودهِ سَعْدِي تَوَجُّه شده است.

در لَعْتِ نَامَه دِهْخُدا، ذِیلِ «آتشِ پارسی»، دو مَعْنی را بَتَفْکِیکِ تَبْتِ کرده اند:

یکی، "تَبخال و تَبخاله" با این گُواه از شِعْرِ خاقانی:

دید مَرا گِرفته لَب، آتشِ پارسی ز تَب نَطَقِ مَن آبِ تازیان بُرده به نُکْتَه دَری

دیگران که با اِسْتِفا دِه از فَرهَنگِ سُروری کاشانی، نوشته اند: «نامِ مَرَضی که آن را "نارِ پارسی" گویند، و این مَرَض، هَمان "جَمَره" است یا مَرَضِ دِیگَرِ نَزْدِیکِ بَدان»، و آن بُتْرَه ای چَند است بسیار سوزان و با دَرْدِ شَدید و در اَوایلِ چِرکی و زَرْدابی با او هَمراه، و جوشش و سُور و پُختن شدن آن به دِیگَرِ بُتُورِ شَبِیه نیست، و لَوْنِ آن به زَرْدی مایل است،

خاورشناسی پرداخت. تَرْجَمَه گُلِستان (۱۸۴۶ م.) و تَرْجَمَه بوستان (۲ ج ۱۸۵۰ م.) از آثارِ اوست. وی متن بوستان را نیز با خَواشی در سال ۱۸۵۸ م. به چاپ رسانید. گراف، از مُفْتِیرانِ عَهْدِ قَدِیم نیز بَشمار است و کتابِ اَسْفارِ تاریخیِ کِتابِ عَهْدِ عَتِیق را در سال ۱۸۶۶ م. به چاپ رسانیده است. (نگر: دایرة المَعْرِفِ فارسی، به سَر پُرسِتی غلامحَسَنِ مِصْاحِب و...، ج ۲، تَهران: شَرکَتِ سِهامی کِتابهای جیبی - وابسته به: مُؤَسَّسَه اِنْتِشاراتِ امیر کَبیر، ۱۳۸۱ ه.ش. ص ۲۳۷۱).

۱۰. می نویسم:

گویا «جَمَره» را تَباید با «آتشِ پارسی» یکی گِرفت؛ چنان که نمونه را، قَمَری بُخاری، در کتابِ التَّوْبِیر، این دورا جَدِدا گانه لیک در کِنارِ هَم آورده و سُرحِ داده است (نگر: التَّوْبِیر فی الاِصْطِلَاحاتِ الطَّبِیَّیَّة، اَبُو مَنصُورِ الحَسَنِ بن نُوحِ القَمَری البُخاری)، تَحْقِیق: اللِّکْتُورَه غَاذَه حَسَنِ الکَرَمی، الزَّیْباض: مَکْتَبِ الفَرِیْبَةِ العَرَبِیْنِ لِدَوْلِ الخَلِیجِ [الفارسی]، ۱۴۱۱ ه.ق.، ص ۶۴، "الجَمَره" و "النارِ الفارسی").

از بُرایِ مَنابعِ بَیْشَتَرِ دَرِبارَه «جَمَره»، نَگر:

مَدِاخِل و مَنابعِ پِزِشکی در اِسلام و اِیران، به اِهتمام: دکترا مَهْدی مَحْقُوق، با زَبینی: یوسف بیگ بابا پور، ج: ۱، تَهران: اَنجَمَنِ آثار و مَفاهِرِ فَرهَنگی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱۶۴.

و خُداوند این مَرَضِ غَالِبًا با حرارت و تب می باشد...». آنگاه همین بیت بوستانِ سعدی را گواه آن آورده اند، و همچنین این بیت را در گفتاورد از فرهنگِ سُروری:
 از آتشِ پارسی زوانِ سوزتر است این عشق که از خاکِ خراسان آوزد!
 دربارهٔ «آتشِ پارسی»، نیز نگر:

تُحْفَةُ الْعِرَاقِيِّينَ - خَتمُ الْعَرَابِ، خاقانی شروانی، به کوشش: عَلِي صَفَرِي أَق قَلْعَه، ج: ۱، تهران: مَرکَزِ پِژوهِشِي مِراثِ مَکتُوب، ۱۳۸۷ هـ.ش.، ص ۱۹ - ب ۷۹ - و ص ۳۰۸ - تَعْلِيقَةُ أُسْتادِ صَفَرِي ۴؛ و: فَرْهَنگِنامَةُ شِعْری - بَرَأَساسِ آثارِ شاعِرانِ قَرْنِ سُوْمِ تا یازدهمِ هِجری / شامِل: تَرکیبَات، کِنایات، و اِصطِلاحات، دکتَر رَحیمِ عَفیفی، ج: ۳، تهران: سُروش - اِنْتِشارَاتِ صِدا و سِیمایِ جُمهُورِیِ اِسلامِیِ اِيران، ۱۳۹۱ هـ.ش.، ص ۱ / ۴۱؛ و: فَرْهَنگِ اِصطِلاحاتِ پِزِشکی و داروِشناسی در ادبِ فارسی، دکتَر مَهدي مُحَقِّق - با هَمکاری: حَمیدَه حِجازی، ج: ۱، تهران: سازمانِ مَطالعه و تَدوینِ کُتُبِ عُلُومِ اِنسانِیِ دانشگاها - سَمَت - / مَرکَزِ تَحقیق و تَوْسِعهٔ عُلُومِ اِنسانِی، ۱۳۹۴ هـ.ش.، ص ۱۴؛ و: مَدِاخِل و مَنابِعِ پِزِشکی در اِسلام و اِيران، به اِهتِمام: دکتَر مَهدي مُحَقِّق، با زبِینی: یوشِفِ بیگِ باباپور، ج: ۱، تهران: اَنجَمَنِ آثار و مَفاهِرِ فَرْهَنگی، ۱۳۹۳ هـ.ش.، ص ۱۰ و ۵۲۸؛ و: پِژوهِشِهایِ زَبان و اَدبِیاتِ فارسی (نَشْرِیةٔ عِلْمی - پِژوهِشی / دانشکدهٔ اَدبِیات و عُلُومِ اِنسانِی / دانشگاهِ اِصفَهان)، دورَةُ جَدیدِ، ش ۴ (پِیائِی: ۱۲)، زمِستانِ ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۷۸ و ۷۹ / از مَقالَةُ « دارالشیفایِ سعدی (مَقولَه‌هایِ پِزِشکی در آثارِ سعدی)» به قَلَمِ دکتَر مُختارِ کُمیلی - اُستادِ یارِ زَبان و اَدبِیاتِ فارسیِ دانشگاهِ وَلِیِّ عَصْر (عج) زَفَسَنجان ۴؛ و: ...

* * *

بازگردیم به خوانشِ «زوانِ روشنِ سعدی» که شَمعِ مَجلِسِ توست / به هیچ کار نیاید، گَرشِ نَسوزانی» و این نُکتهٔ توضیحی را نیز که ای بسا بر بعضِ مخاطبانِ ارجمند این مقال وُضوح نیافته باشد، خاطر نشان سازیم که:
 در خوانشِ پیشنه‌ادی ما، «شَمعِ مَجلِسِ»، راجع به «سعدی» است، و آنگاه ضمیرِ "ش" در "گَرش" و نیز عبارتِ "به هیچ کار نیاید"، راجع به "زوانِ روشنِ سعدی".
 ای بسا که دیگری جوهرِ دیگر بخواند.

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِیْقُ وَ عَلَیْهِ التُّکْلانُ!
 اِصفَهان / ۱۳۹۸ هـ.ش.